

مجاوره بین تاگور و اینشتین

آیا ممکن است که حقیقت مطلقه قطع نظر

از حکم عقل موجود باشد ؟

نزدیک شهر پوتسدام از مملکت آلمان دهی است که مجاور آن خانه چوسی است ، اطراف خانه را اشجار تنومند صنوبر احاطه و حراست مینماید در این خانه یادهکده آلبرت اینشتین مخترع نظریه مشهور و جدید در هیئت و ریاضی بزرگترین دانشمندان ریاضی عصر حاضر زندگی دارد . و نیز نام را بندرانات تاگور شاعر هندی و متصوف بزرگ عصر حاضر در غالب ممالک ، مشهور و معروف است مشارالیه اخیراً بسیاحت مملکت آلمان رفته يك سلسله خطابه ها و محاضراتی در موضوع حقیقت مطلقه از لیه القا و نشر داده که آیا بر فرض نبودن ذی عقل و وجدانی در عالم ، حقیقت مزبوره وجود مستقلى دارد یا خیر ؟ !!

در اثنای این سیاحت تاگور بملاقات اینشتین رفته راجع بموضوع فوق الذکر بین این دو فیلسوف مناظرات و مباحثاتی جریان یافته است !!

منظره و مجلس مناقشه و مناظره ایشان عاطفه اعجاب واحترام را در نفس تهاشایان بر می انگیزاند چنانکه شخص تاگور با موی نقره فام و آویخته بدوش وقتیکه در نظر بیننده مجسم میشود گویا یگنفر از فلاسفه بزرگ عالم که زوایای تاریخ اسامی آنها را برای ما یادگار گذاشته است جلوه گر میشود ، فیلسوف مزبور مراحل بسیاری از عمر را پیموده و دست روزگار پست او را منحنی نموده است لیکن در چشمهای او لمعان و درخشندگی است که برافکار و اندیشه های عمیق و غزارت

چشمه های سرشار حکمت انگیز قلب او گواهی میدهد باین معنی که فیلسوف
 مزبور صاحب مزایا و خصوصیات است که همیشه فلاسفه شرق با آنها موصوف
 بوده از دیگران امتیاز داشته اند و اما اینشتین فیلسوف اعظم غرب ، موی سفید
 ماهتاب مانند از روزنه های تغییرات ایل و نهار بر سر پر از شور علمی او تافته با
 کیفیت مخصوص دو چشم او که گویا يك رشته سیال الکتريسته از آنها
 خارج و بسویدای قلب تماشا کننده يك نوع تکان و نوسان احترام انگیزی وارد مینماید
 منظره عجیبی در مخیله شخص بیننده تشکیل میدهد !

بین این دو ستاره شرق و غرب که در افق آلمان با هم نظر مقارنه
 پیدا کرده اند محاوره و مناظره دوران یافته که با محافظت صناعت ترجمه
 ذیلانقل میشود .

تا گور - کوشش و اهتمام شما را در جستجوی حقیقت زمان و مکان
 میدانم اینک بمملکت آلمان آمده خطابه ها و محاضراتی راجع بانسان
 قدیم و بحث از حقیقت نشر و القا کرده ام (در اصطلاح فلاسفه مقصود از قدیم
 در این گونه موارد ازلی است که اول و آغازی ندارد و ضد آن حادث است)
 اینشتین - شما بوجود عقل ازلی منفصل و جدا از عالم ، ایمان و اذعان
 دارید یا خیر ؟

تا گور - من بوجود چنین عقلی اذعان ندارم ذات انسانی یا
 شخصیت غیر محدود او عالم وجود را درک مینماید و چیزی که ذات و شخصیت
 انسان از ادراك او عاجز و زبون باشد در اینجا وجود ندارد و این مطلب برهان
 و دلیل است بر آنکه حقیقت وجود با حقیقت بشریت هر دو يك چیزند !

(مترجم) (گویا ناگور از وجود خود هم فراموش کرده است)
اینشتین - در این مقام نسبت بکیفیت عالم وجود دو فلز
مختلف موجود است اول آنکه عالم باوصف آنکه مجموعه آن يك موجود و شخص واحد
محسوب است - متوقف میباشد بر انسانیت (یعنی اگر عقل انسانی نباشد وحدت
و شخصیتی در عالم نیست) دوم آنکه عالم باوصف آنکه حقیقت
است از انسانیت جدا و دارای وجود استقلالی است (یعنی بر فرض آنکه
انسان و وجدان و عقل او موجود نباشد عالم موجود و دارای
حقیقت است) .

ناگور - وقتیکه ما بعالم نظر نمائیم در صورتیکه کاملاً متصل و
مندمج است ب انسانی که ازلی است ناچاریم که بحقیقت وجود و شعور
بجمال و زیبائی او اعتراف نمائیم !!
اینشتین - این مطلب آیه تصور بشری است نسبت بکیفیت
کائنات و حوادث عالم یا نسبت بخود عالم شکاک علم انسانی مطالبات فرنگی
ناگور - خود عالم نیز بشری است و دارای وجود مستقل و منفصل
از ما نیست زیرا عالم امری است اضافی و نسبی که حقیقت وجود آن
متوقف است بر وجدان ما و در این جا برای عقل مقیاسی است که بدان
وسیله وجود عالم را حقیقی قرار میدهد و این مقیاس همان مقیاس
انسان ازلی است که اختبارات و تجربیات او فقط بواسطه اختبارات
و تجربیات بشر حاصل میشود .

❖ بقیه دارد ❖